

کانونهای آموزشی در روزگار مملوکان مصر

محمد حسین ساکت

قاضی دادگشتری، مشهد

تقدیم به استاد اندیشه‌گر و فیلسوف

ژرفاندیش سید جلال‌الدین آشتیانی

چکیده

مملوکان مصر بیش از دو سده و نیم بر مصر و شام فرمان راندند. اینان به برکت تربیت اسلامی توانستند در جنگهای صلیبی پیروزیهای چشمگیری به دست آورند و نیروی مغول را نیز درهم شکنند.

آموزشکده نظامی مملوکان زیر نام طباق نگاه و نگرش بسیاری از دانشمندان و کارشناسان تاریخ و آموزش و پرورش اسلامی را به سوی خود کشانده است. مملوکان بحری و برجی در جهت فرمانروایی خود در مصر، دگرگونیهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شگرفی پدید آوردند. در این گفتار به بررسی کانونهای آموزشی مملوکان مصر پرداخته‌ایم. به هنگام بررسی طباق و آموزگاران آن و مایه‌هایی که در آنجا فرا گرفته‌اند، از آموزش توده مردم سخن به میان آمده‌است. مسجدها، مدرسه‌ها، مکتب‌خانه‌ها، استادان و دستیاران، خانقاهها، رباطها، زاویه‌ها، تکیه‌ها، خانه‌های دانشمندان، کتابخانه‌ها، بارگاهها و آرامگاهها به عنوان کانونهای آموزشی روزگار مملوکان به بحث و بررسی گرفته شده‌است. با همه اهمیتی که تکاپوهای فرهنگی - آموزشی مملوکان داشته‌است و در تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی نقشی سترگ بازی کرده‌است، ولی، بویژه در ادبیات تاریخ آموزش و پرورش اسلامی،

بازتاب گسترده‌ای نیافته است و در این میان، هیچ گفتار و نوشتاری به زبان پارسی پدید نیامده است.

با فروپاشی دودمان ایوبی (۵۶۴-۶۴۸ ق. / ۱۱۶۸-۱۲۵۰ م.)، مملوکان ۲۷۴ سال بر سرزمین پهناور مصر و شام فرمان راندند (۶۴۸-۹۲۲ ق. / ۱۲۵۰-۱۵۱۷ م.).

در راستای فرمانگزاری مملوکان مصر، دگرگونیهای فرهنگی و اجتماعی چشمگیری در شرق جهان اسلام پدید آمد. بررسی این دگرگونیها و بازتاب آن در جامعه مسلمانان برای خواننده پارسی زبان تازگی دارد. سوکمندانه، هنوز درباره مملوکان به زبان پارسی پژوهشی مایه‌ور، جستاری دانشورانه و یا ترجمه‌ای خرسندانه در دست نیست.

با آن که تکاپوهای فرهنگی - آموزشی در روزگار مملوکان بیش از دو سده ونیم ادامه یافت و بر روی هم بر فرهنگ اسلامی نشانه‌هایی ژرف بر جا نهاد ولی، در نگاه‌های نویسندگان تاریخ آموزش و پرورش مسلمانان، برای خود جایی نگشود. (۱)

در این گفتار تنها نگاهی می‌افکنیم به کانونهای آموزشی در روزگار مملوکان مصر. نخست، به کوتاهی از مملوکان سخن می‌گوییم و آنگاه درباره یکی از مهمترین کانونهای آموزشی لایه حاکم بر جامعه مصری آن روز، یعنی طباق می‌نگاریم. طباق یکی از موضوعهایی است که براستی برای کارشناسان تاریخ

۱- برای نمونه رک: احمد شلبي، تاریخ آموزش در اسلام، پارسی کرده محمدحسین ساکت چاپ سوم، ۱۳۷۵؛ محمد عطية الابراشي، التربية الاسلامية و فلاسفتها؛ محمد اسعد طلسي، التربية والتعليم في الاسلام؛ خليل طوطح، التربية عند العرب؛ تريتون، مایه‌هایی درباره آموزش و پرورش مسلمانان در سده‌های میانه (A.S.Tritton, *Majerials on Muslim Education in the Middle Ages*)؛ بایارد داج، آموزش و پرورش اسلامی در روزگاران سده میانه (Byard Doge, *Muslim Education in Medieval Times*)

آموزش و پرورش اسلامی گیرا و اندیشه‌برانگیز است و تاکنون در ادبیات آموزشی فارسی ناگفته مانده است.

۱- مملوکان مصر: ریشه‌ها و شناسه‌ها

مملوک یعنی «وابسته»، «از آن دیگری» و «برده»؛ جمع این واژه در زبان تازی «ممالیک» است. اینک، این پرسش پیش می‌آید که مملوکان چه کسانی بودند؟ چه نژادی داشتند و چگونه و از کجا به مصر پا نهادند؟ بیشتر کسانی که پاسداری از مملوک را بردوش می‌کشیدند، از قبیله ترکی کومانها (Cumans) بودند. کومانها یا پولوتزی (Polovtzi) از روسیه جنوبی بودند. پیش از یورش مغول به روسیه، کومانها سرزمین خود را ترک کرده بودند. آنان با اسیر شده بودند و یا در بازارهای بردگی به فروش رسیده بودند. یک تاریخ‌نگار بیزانسی به نام گری گوراس (Gregoras) بر آن است که مملوکان از سکاییان اروپایی، که نزدیک دریای آزوف و رودخانه دُن سکونت داشتند، جدا شدند.^(۱) با این همه، مملوکان، که لایه حاکم بر جامعه آن روز مصر و شام به شمار می‌آمدند، از سرزمینها و نژادهای گوناگون و پیش از هر نژادی ترک به کشور مصر پا نهاده بودند. در واقع، مملوکان از نژادهای روس، ترک، مغول، کرد و تازی بودند که نخست به دربار شاهان ایوبی و سپس مملوکان مصر سرازیر شدند.

۱-۱. مملوکان بحری و مملوکان چرکسی

در واقع، این ملک صالح - نجم‌الدین ایوب (م: ۶۴۷ ق. / ۱۲۴۹ م.) - بود که با خریداری انبوه بردگان ترک نژاد و گماشتن آنان در ارتش خویش، زمینه را برای پا گرفتن توان سیاسی و به دست گرفتن قدرت از سوی مملوکان مصر فراهم ساخت. او با یاری گرفتن از مملوکان بر برادرش ملک عادل - سیف‌الدین ابوبکر - چیره آمد.

1. A.A. Vasiliev, *History of the Byzantine Empire*, (the University of Wisconsin Press, 1971), Vol. two, P.6002

ملک عادل به دست عزالدین آیبک به زندان افتاد و همان جا در سال ۶۴۵ ق. / ۱۲۴۷ م. به دستور برادر و به دست مملوکان کشته شد.^(۱) ملک صالح، مملوکان را در جزیره روضه، برکناره رود نیل، جاداد. از این رو، آنان را بحری نامید؛^(۲) چرا که به رود نیل دریا می گفتند.^(۳) نام مملوکان بحری از همین جا است. بیشترین مملوکان بحری ترک بودند. مملوکان بحری از ۶۴۸ تا ۸۱۲ ق. / ۱۲۵۰-۱۳۸۲ م.، یعنی ۱۳۲ سال بر مصر فرمان راندند. مملوکان بحری را مملوکان «صالحیه» نیز خوانده اند.^(۴)

دومین گروه از مملوکان مصر چرکس نام داشتند که به سرزمین خود کرج یا گرجستان پیوند می گرفتند. چرکس (*Circassia*) منطقه ای بوده است در گستره میان دریای خزر و دریای سیاه که ساکنان آن را به نام چرکسها می شناختند. چرکسها دلاور، زیبا و سوارکار بودند و بردگی در میان آنان بسیار رواج داشت. آنان حتی پسران و دخترانشان را هم می فروختند. سلطان سیف الدین قلاوون منصور (م: ۶۷۸ ق. / ۱۲۷۹ م.) مملوکان چرکسی را خریداری کرد و خود را از چرکسهای آنان دانست. نام دیگر این گروه از مملوکان، مملوکان بُرجی بود؛ زیرا اشرف خلیل، پسر قلاوون، مملوکان همایونی را به گروهها و دستههایی بخش کرد و گروه چرکسها را در برجهای دژ (قلعه) جا داد. شمار آنان در آن هنگام ۳۷۰۰ تن بود. همه پادشاهان

۱- ابن تغری بردی، *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*، وزارة الثقافة والارشاد القومي - المؤسسة المصرية العامة للتألیف والترجمة والنشر، قاهره، بی تا، ج ۶، ص ۳۱۲. بکر (Beker) بر آن است که ملک عادل در زندان بمرد (زامباور، نسب نامه خلفا و شهریاران و سیر تاریخی حوادث اسلام، ترجمه دکتر محمد جواد مشکور، کتابفروشی خیام، تهران ۱۳۵۶، ص ۱۵۰).

۲- تقی الدین احمد بن علی مقریزی، *کتاب السلوک لمعرفة دول الملوک*، قام بنشره محمد مصطفی زیاده، مطبعة دارالکتب، قاهره ۱۹۳۶، الجزء الاول، القسم الثاني، ص ۳۴۰.

۳- احمد شلبي، *موسوعة التاريخ الاسلامی والحضارة الاسلامیة*، مكتبة النهضة المصرية، الطبعة الرابعة، قاهره ۱۹۷۹ م.، ج ۵، ص ۱۹۹.

۴- همان جا.

مملوک چرکسی، گرجی بودند به جز خوشقدم و تمرینا که تنها این دو پادشاه نژاد یونانی داشتند.^(۱) مملوکان بُرجی و فرزند و فرزند زادگان آنان ۲۳۸ سال بر مصر فرمان گزارند. پیروزیهای نظامی مملوکان بر مغولان و صلیبیان در چشمه جالوت، شام و فلسطین، پایه‌های فرمانروایی این دودمان را استوارتر ساخت و زمینه را برای گسترش نفوذ سیاسی و فرهنگی آنان آماده کرد.

۲- وضع آموزشی در روزگار مملوکان

در روزگار مملوکان دوگونه آموزش چشمگیر بود: یکی، آموزش ویژه لایه حاکم بر جامعه، یعنی مملوکان و دیگری، آموزش برای توده مردم.

۱- آموزش ویژه لایه حاکم بر جامعه (مملوکان)

تاروزگار روی کارآمدن مملوکان، ارتش خلیفگان و زمامداران در سرزمینهای عربی ارتشی بود بافته شده از نژاد و تبار شهروندان تازی و تهی از دیگر نژادگان. بدین گونه، نیازی به آموزش و تربیت مملوکان - که از نژاد و تبار ترک، کرد و مغول بودند - احساس نمی شد. شوشگاه علوم اشکانی و بطالعالت فرنگی در این گرایش اصلی درباره مملوکان این بود که آنان را برای خدمتگزاری در کاخها، بهره‌وری از کنیزکان و کارهایی از این دست به کار ملی گرفتند. ایوبیان هم چندان توجهی به آموزش مملوکان نشان نمی دادند. تنها از روزگار ملک صالح - نجم الدین ایوب - به این سو، از مملوکان در کارهایی جز خدمتگزاری مانند مشاغل ارتشی و سپاهیگری بهره می گرفتند. بدین سان، آموزش و تربیت مملوکان از آن زمان آغاز گردید. برای همین است که واژه مملوک به معنای آنچه قصد تربیت او دارند و یاری گرفتن از او به عنوان سرباز و فرمانده به کار می رفت درست به وارونه واژه بنده، که به معنای بندگی بود. بنده از برده زاده می شد؛ ولی مملوک از پدر و مادر آزاد پا به

کار آموزشی و پرورشی مملوکان در همهٔ مرحله‌های طباق بر دوش طواشی نهاده شده بود. طواشی به دقت می‌پاییدند تا مملوکان بزرگسال با مملوکان خردسال و نوجوان آمیختگی پیدا نکنند. سرپرستی طواشی با مقدمان طواشی طباق بود. مقدم الممالیک (کسی که سرپرستی کار مملوکان همایونی یا مملوکان امیر و فرمانده با او بود) بر همگی طواشیان و مقدمان طباق نظارت و سرپرستی داشت. یک بار، شمار طواشی به ۶۰۰ تن رسیده بود که درجه‌ها و پایه‌های گوناگون داشتند. (۱)

۵- خواجهگان و خواجه سرایان

اکنون که از طواشی سخن به میان آمد، بایسته است تا دربارهٔ خواجهگان و خواجه سرایان نیز به کوتاهی بنگاریم. واژه پارسی خواجه عنوانی بوده است که در سرزمینهای اسلامی به

که در اصل خواجه (اخته) نبودند. او می‌افزاید که در عبارت مقریزی اصطلاح طواشی به معنای خواجه به کار نرفته است بلکه، هرگاه با ترکیب «امیر طواشی» آمده است به معنای خواجه سرا بوده است. پیداست که هیچ‌گاه در عبارت مقریزی به دو گونه طواشی بر نمی‌خوریم. طواشی به معنای خادم یا خدمتکار اخته - یا به تعبیر درست‌تر در پارسی خواجه سرا - تقریباً پس از چند دههٔ نخست فرمانروایی مملوکان رخت بریست. بدین‌گونه، بیم آمیختگی و اشتباه میان این دو مفهوم در راستای بیشتر آن دوران بسیار کم به میان می‌آید.

(D. Ayalon, Ibid, PP. 268-269).

بدین‌سان، واژه طواشی به معنای خادم شده است و ربطی به وضع ویژهٔ بدنی یک اخته یا خواجه ندارد. طواشی اشاره به خادم ویژه دارد که معمولاً این منصب را یک خواجه سرا یا سرور اندرون یا اخته (اخته واژه‌ای است ترکی) به دست می‌آورده است. در زبان اداری مصر، طواشی به معنای یک رسته از پاسداران یا حراست (خواص) به کار می‌رفته است که هم‌زمان با آن از واژه خادم نیز در همین مفهوم بهره می‌گرفته‌اند. (M. Plessner, Ibid)

۱- سیدالباز العرینی، الممالیک، ص ۱۱۷.

مفهومهایی گوناگون به کار می‌رفته است. در پارسی، خواجه به معنای سرور، آقا، مالدار، توانگر، بازرگان، وزیر، وزیر بزرگ، استاد، شیخ، پیر و خدمتکار اخته آمده است. خواجه در هر دو مورد - سرور و خادم اخته شده - به معنای بزرگ و صاحب است. با این همه، در گذشته به خدمتکار اخته «خواجه سرا» می‌گفتند. کم‌کم، واژه سرا به معنای سرور و بزرگ اندرون به کار رفت و چون مردم نامحرم نمی‌توانستند به اندرون و کاخ و سرای شاهان و امیران راه یابند، از این رومردانی را اخته می‌کردند یا آلت تناسلی‌شان را می‌بریدند و برای خدمت در آن جاها پرورش می‌دادند. در حقیقت، واژه «آغا» ترجمه ترکی خواجه پارسی است.^(۱)

در روزگار سامانیان، خواجه بزرگ به معنای رئیس امور دیوانی و دولتی بود. از آن پس، بیشتر عنوانی گردید برای وزیران، استادان، نویسندگان، توانگران و بازرگانان.^(۲)

در قابوس‌نامه (تألیف ۴۵۷ ق. ۱۰۶۴ م.) اصطلاح «خادم کردن» به معنای خایه برکندن و «خادم» به معنای خواجه اخته و خایه‌کننده به کار رفته است.^(۳) در مصر سده‌های میانه، خواجه عنوانی بود برای بازرگانان مهم ایرانی و دیگر بیگانگان. به نگاشته قَلْقَشْنَدِي (م: ۸۲۱ ق: ۱۴۱۸ م.) این واژه پارسی که به معنای سرور و آقا است، با افزودن گاف و یای نسبت به پایان آن برای مبالغه (خواجگی ← خواجگی)، کاربرد گسترده‌ای پیدا کرد و عنوانی شد برای بازماندگان بزرگ ایرانی و نایرانی در مصر.^(۴)

۱- محمد حسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، ابن سینا، چاپ دوم، تهران فروردین ۱۳۴۲، ج ۲، ص ۷۷۹.

2. KHWADJA, in the Encyclopedia of Islam, New Edition, Vol. 4, P. 907.

۳- عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیاد، قابوس‌نامه، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، تهران ۱۳۶۸، ص ۱۰۱ و تعلیقات، ص ۳۳۵.

۴- قَلْقَشْنَدِي، صَبْحُ الْأَعْيُنِ فِي صِنَاعَةِ الْإِنْشَاءِ، وزارة الثقافة والارشاد القومي - المؤسسة ←

در دولت عثمانی، خواجه به معنای عالم و دانشمند و در صیغه جمع آن خواجهگان به معنای طبقه‌های ویژه‌ای از کارمندان کشوری بود.^(۱) چنین پیداست که از روزگار صفوی به این سو و بویژه در روزگار قاجار، واژه خواجه به معنای بزرگ، بازرگان، وزیر و نخست وزیر به کار می‌رفته است. این واژه در ترکیه جدید، خواجه با تلفظ هوجه (*Hodja*) - تلفظ درست کنونی هوجه (*Hoca*) - به معنای روحانی و آخوند، کاربرد دارد ولی، بر روی هم، به عنوان گونه‌ای خطاب برای استادان به کار می‌رود. در مصر و کشورهای کرانه دریای مدیترانه، خواجه با همین تلفظ و نیز «خواگه» برای بازرگانان و آنگاه، کمی ویژه‌تر برای بازرگانان نامسلمان و سپس، کم و بیش به گونه‌ای مؤذبانه‌تر به طور کلی برای خطاب به نامسلمانان کاربرد پیدا کرده است. در هند، خواجه به اسماعیلیانی که از آغاخان محلاتی پیروی می‌کنند، گفته می‌شود.^(۲) گفتنی است که در کرمان، جمع خواجه را «خواجه» می‌آورند.^(۳)

همان‌گونه که خواهیم دید، خواجهگان در ساخت و پرداخت وضع فرهنگی، اجتماعی جامعه‌های اسلامی نقشی برجسته بازی کرده‌اند. در این جا، به همین اندازه بسنده می‌کنم. به امید فرصتی فراخنا و در خور گفتاری جداگانه در این زمینه.

۶- آموزگاران آموزشکده‌های نظامی

از آموزگاران و استادان آموزشکده‌های نظامی مملوکان دبستانی (*طباق الکتابیه*) آگاهی چندانی در دست نیست. تنها به نام آموزگارانی بر می‌خوریم که نامشان همراه با نام برخی از فرماندهان و امیران آموزش دیده به دست آنان نگاشته شده است. برای نمونه، به نام *تقی الدین قلفشندی* (م: ۸۶۷ ق. ۱۴۶۲ م.) بر

العامّة للتألیف والترجمة والنشر، قاهره، ج ۶، ص ۱۳.

1. "Kh adja", in The Ency. of Islam, New Edition, P. 907

2. Ibid.

۳- سخنرانی استاد دکتر باستانی پاریزی درکنگره بزرگداشت خواجهجوی کرمانی، کرمان، ۱۳۷۰.

می خوریم که از امیر تغری برمش، جانشین (نایب) قَلْعَةُ الْجَبَلِ سخن می گوید و می نگارد که این امیر یک کلمه عربی نمی دانست. نفی فلقشندی شاگرد محمد بن احمد بن شهاب عُمَیّی بود که از دانشمندان حافظ قرآن و حدیثدان به شمار می رفت. شمس الدّین سخاوی، شاگرد او بود. عُمَیّی به نگاشته سخاوی، در طباق به مملوکان درس می داد. قاضی جمال الدّین محمود بن احمد عَجَمی، قاضی القضاة حنفیان مصر و پیر خانقاه شیخو، نیز از استادان طباق بود.^(۱) با همه اینها، آموزگاران طباق، درست مانند آموزگاران مکتب خانه، از شهرت و اهمیّت چشمگیری برخوردار نبودند.

۷- چه چیزهایی در طباق آموخته می شد؟

آیا طباق دبستانی یا مکتب خانه، آموزشکده هایی ویژه بودند؟ از نگاشته های بازمانده درباره مملوکان چنین پیدا است که در کنار و پیوسته به برخی از طباق بزرگ، و بویژه طباق زمام و طازیه، طبقه هایی ویژه آموزش دبستانی وجود داشته است. برنامه درسی طباق بدین گونه بود که نخست به مملوک دبستانی از برکردن سراسر قرآن و تجوید رامی آموختند. احکام دینی، حدیث، کلمه فقه، خوشنویسی، تاریخ، ادبیات و شعر به مملوک دبستانی یاد می دادند تا این که او به ۱۵ سالگی می رسید. در واقع، پس از آموزشهای دینی همین که مملوک دبستانی به ۱۵ سالگی می رسید، آموزشهای رزمی او آغاز می شد. سوارکاری، شمشیربازی، نیزه پرانی، تیراندازی، چوگان بازی و کشتی گیری جزو برنامه های آموزش رزمی مملوکان بود. در حقیقت، طباق ویژه آموزشهای رزمی و تربیت بدنی بود. هنگامی که مملوک دوره آموزشی خود را به پایان می رساند و آزاد می گردید، با حضور شاهان و امیران، جشن ویژه ای بر پا می شد تا گواهی باشد بر آزادسازی یا آزاد شدن مملوک. در این جا، جنگ افزار، اسب و پوشاک ویژه باتیول و زمینی بزرگ به مملوک می دادند که تا پایان زندگی با او بود. در این هنگام بود که او را آزاد شده (عتیق یا معتوق)

می نامیدند و به آزاد کننده اش استاد و به همشاگردانِ دانش آموخته وی خُشداشیه می گفتند.^(۱) خُشداش از خواجه تاش پاریسی گرفته شده است و مؤنث آن «خُشداشته» است.^(۲)

۸- آموزش توده مردم

مملوکانِ مصر و شام به ساختن مدرسه ها دست یازیدند. دانشسراها در قالب خانقاهها، رباطها، زاویه ها و مکتب خانه ها ساخته و پرداخته شد. این جنبش، ادامه سیاست صلاح الدین ایوبی بود. ساختن فراوان مدرسه ها دستاوردِ نگرش تازه ای بود که از اندیشه مندی و روحیه دینی سرشار آن دوران سرچشمه می گرفت. با این همه، گشایش مدرسه ها کاری همیشگی و برنامه ریزی شده نبود و پیوسته برای خدا انجام نمی گرفت. بدرالدین جماعه اشاره می کند که «پاره ای از مدرسه ها را از برای خدا و آهنگِ نزدیکی و به دست آوردن خشنودی او نمی سازند».^(۳)

ساخت و پرداختِ مدرسه ها و دانشسراها به دست شاهان، شاهزادگان و امیران ممالیک مصر و شام، انگیزه ای داخلی داشت. به سخن دیگر، چشم و همچشمی انگیزه ای بنیادین در این کار به شمار می آمد. این دانشسراها و مدرسه ها به روی توده مردم و دانشجویان، از هر نژاد و سرزمینی، گشوده و باز بود و آموزش در آن جا رایگان انجام می گرفت. *پرتال جامع علوم انسانی*

۱- عرینی، الممالیک، صص ۹۲-۹۹؛ عبدالعادل، فنّ التعليم، صص ۴۵-۴۸.

۲- دهخدا، لغت نامه، ذیل واژه خُشداش. خواجه تاش از واژه پاریسی خواجه (آقا) + تاش ترکی (هم) بافته شده است؛ یعنی هم خواجه و دو غلام که یک صاحب و مولی دارند (همان جا، ذیل واژه خواجه تاش).

۳- بدرالدین بن جماعه، تذکرة السامع و المتکلم فی ادب العالم و المتعلم، تحقیق هاشم الندوی، دارالکتب العلمیة، بیروت، بی تا، طبعه مصورة عن دائرة المعارف الهندیة، ۱۳۵۴ هـ، صص ۱۹۳-۱۹۶.

۹- کانونهای آموزشی

اکنون که به کوتاهی از وضع آموزشی و آموزشکده نظامی در روزگار مملوکان مصر آگاهی یافتیم، تا آن جا که در گنجایش این گفتار است، درباره کانونهای آموزشی در آن روزگار سخن می‌گوییم.

۹-۱. مسجدها و جامعها

پس از فروپاشی ایوبیان، مصر زیر فرمان خاندان مملوکان قرار گرفت. همگی بنیادها و نهادهای روزگار ایوبی برای مملوکان به ارث رسید. یکی از آن نهادها جامعها و مسجدها بود.

همان‌گونه که می‌دانیم، مسجد در آموزش و پرورش اسلامی جایگاهی والا و سترگ داشته است. در روزگار پیامبر (ص)، خلفای راشدین و دیگرگانی تا پایه‌گذاری مدرسه‌ها و حتی پس از آن، مسجد یکی از کانونهای بزرگ آموزش و پرورش مسلمانان به شمار می‌آمده است. در کنار پند و اندرز و فرادهی احکام و دانشهای دینی، دیگر دانشهانی در مسجد آموخته می‌شد. مسجد به عنوان پایگاه مهم آموزشی همچنان پایبند و در آنجا دانشهایی که با روح دین اسلامی هماهنگی داشت و برای بشری سود و نیکی می‌گذاشت، آموزش داده می‌شد. (۱)

در روزگار مملوکان مسجدها و جامعهای فراوانی ساخته و پرداخته شد. مقریزی می‌گوید: در ۱۳۰ مسجد نماز آدینه می‌خواندند. (۲) سخن قلقشندی گزافه نیست، آن جا که از شمار مسجدها می‌نگارد: «فراوانتر از آن که به شماره درآید و

۱- حسین امین، «المسجد المعهد الاوّل للتعلیم عند المسلمین»، مجلة كلية الآداب، جامعة الاسكندرية (۱۹۶۸)، ص ۲۶.
 ۲- احمد بن علی مقریزی، المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار [الخطط المقریزية]، قاهره ۱۸۵۳ م. ج ۲، ص ۲۴۵.

این مسجد دوباره شکوه و رسالت علمی و آموزشی خویش را بازیافت. گذشته از درسهای فقه برابر مذهبهای چهارگانه، حدیث و پزشکی هم در این مسجد می‌آموختند.^(۱)

جامع ازهر، در روزگار فاطمیان به عنوان پایگاه رسمی دولت درخشید و حدود دوپست سال به کوششهای پیگیر آموزشی و پژوهشی پرداخت. در روزگار ایوبیان و ناسازگاری و پیکار این دودمان با سیماهای تشیع گرایانه میراث فرهنگی فاطمیان، دیگر نماز آدینه در الازهر برگزار نشد. به سال ۶۶۵ ق. / ۱۲۶۶ م. در روزگار ظاهر بیبرس، بازسازی فرهنگی جامع ازهر آغاز گردید و دوباره نماز آدینه در آن جا برگزار شد. در این جهت، استادان بنام به تدریس فقه شافعی در این مسجد نشستند.^(۲)

در سده هشتم هجری (سیزدهم میلادی)، الازهر نه تنها در سرزمین مصر، بلکه در دیگر کشورهای اسلامی پیشوایی دینی و فرهنگی مسلمانان را برعهده گرفت.^(۳) در سده نهم هجری (چهاردهم میلادی)، کسانی چون ابن خلدون در آن جا به تدریس پرداختند.^(۴)

مملوکان مصر به الازهر و رسالت بزرگ علمی - آموزشی آن گوشه چشمی گسترده نشان دادند. نام سلطان اشرف قایتبای (م: ۹۰۱ ق. / ۱۴۹۶ م.) در پرداختن به الازهر و ویژگی دادن موقوفه‌هایی فراوان بدین کانون دینی - دانشی شایان یادآوری است. او برای دانشجویان خوابگاه ساخت و استادان و دانشجویان از

۱- مقریزی، همان جا، ص ۱۴۸.

2. Bayard Doge, *Al -Azhar A Millennium of Muslim Learning*, (Washington, D.C.: The Middle East Institute, 1947), P.60.

۳- محمد عبدالله عنان، تاریخ الجامع الازهر، مؤسسة الخانجی، الطبعة الثانية، قاهره ۱۹۵۸، ص ۱۱۹.

۴- همان جا، ص ۱۲۴-۱۲۵.

اوقاف سرشاری که آن فرمانروا می پرداخت، بهره مند می شدند.^(۱) مملوکان در کنار بازسازی معماری و فرهنگی مسجدهای پیشین و یادشده، مسجدهای فراوان دیگری نیز ساختند که بیشتر آنها به چهره کانونهای فرهنگی - آموزشی درآمدند. مسجد مؤیدی در سال ۸۲۲ ق. / ۱۴۱۹ م. به دست سلطان مؤید، یکی از استادان قاهره، ساخته شد. این استاد خود به تدریس در این مسجد نشست. دانشمندان سرشناس و بزرگی مانند حافظ ابن حجر عسقلانی، شیخ یحیی بن محمد مغربی، بدرالدین عینی و شمس الدین محمد بن یحیی، استاد قرائتهای قرآن، در مسجد مؤیدی به تدریس سرگرم بودند.^(۲)

به مسجد مؤیدی، برای صوفیان نیز مشیخت بزرگی به سرپرستی قاضی القضاة شمس الدین محمد بن سعد، دیری افزوده شده بود.^(۳) این مسجد کتابخانه بزرگی داشت با کتابهایی بسیار در رشته های گوناگون دانش.^(۴) امیر آق سنقر مسجدی بزرگ ساخت و در آن کرسیهای درس پرداخت. تنی چند از فقیهان در آن مسجد تدریس می کردند. کتابخانه ای برای آموزش پدرمردگان مسلمان پیوست آن مسجد بود.^(۵) امیر عزالدین ایدم خطیری، در سال ۸۲۱ ق. / ۱۴۱۸ م. برکناره رود نیل مسجدی ساخت که کتابخانه ای گرانبها داشت و فقیهان شافعی در آن مسجد سرگرم تدریس بودند.^(۶)

امیر فخرالدین عبدالغنی به سال ۸۲۱ ق. / ۱۴۱۸ م.، مسجدی در قاهره

۱- محمد عبدالله عنان، تاریخ الجامع الازهر، ص ۱۲۹.

۲- مقریزی، کتاب السلوک لمعرفة دول الملوک، حققه و قدم له سعید عبدالفتاح عاشور، وزارة الثقافة - مرکز تحقیق التراث - مطبعة دارالکتب، الطبعة الاولى، قاهره ۱۹۷۲، ج ۴، ص ۴۹۳.

۳- ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة، المؤسسة العامة للتألیف و الترجمة والطباعة والنشر، قاهره ۱۹۶۳، ج ۱۴، ص ۹۱.

۴- مقریزی، الخطط، ج ۳، ص ۲۵۳.

۵- همان جا، ج ۳، ص ۲۲۰.

۶- مقریزی، همان جا، ج ۳، ص ۲۲۴.

ساخت که برنامه‌های درسی مذهبهای چهارگانه فقهی در آن جا تدریس می‌شد. افزون بر این، برای صوفیان مشیخت ویژه‌ای وجود داشت.^(۱)

۱۰- مکتب خانه‌ها

مکتب خانه در گذشته‌های دور جای دبستان یا آموزش ابتدایی (*Elementary School*) امروز را می‌گرفت.^(۲) مملوکان و مردم نیکوکار برای آموزش قرآن مجید و خط و نگارش به کودکان مسلمان از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کردند.

دو گونه مکتب خانه، کار آموزشی کودکان را بر عهده داشت: ۱- مکتب خانه‌های شخصی که آموزگاران بنیاد می‌کردند و پدران، فرزندان خود را برای آموختن با پرداخت درس بها و حقوق روانه آن‌جا می‌ساختند؛ ۲- مکتب خانه‌هایی که فرمانروایان، شاهزادگان، امیران و توانگران برای آموزش کودکان پدرمرد و تهیدست بر پا می‌ساختند و موقوفه‌هایی بدان ویژگی می‌دادند. این مکتب خانه‌ها را «مکتبهای وقفی» یا «مکتبهای یتیمان» (مکاتب الأیتام) می‌خواندند که هم بسیار بود و هم مهم و در آنها نظم و انضباط و دقت بیشتری دیده می‌شد.^(۳) پیداست که در نخستین گونه از مکتبها، با پرداخت پول به آموزگاران، به کودکان قرآن و خط یاد می‌دادند. مکتب خانه‌های دسته دوم رایگان بود و از راه درآمدهای موقوفه اداره می‌شد زیرا، مردم تنگدست (توده مردم) نمی‌توانستند

۱- همان‌جا، ج ۳، ص ۲۵۲.

۲- همان‌جا، ج ۳، ص ۲۵۲.

۳- برای آگاهی بیشتر درباره این نهاد آموزشی بنگرید به احمد شلبی، تاریخ آموزش در اسلام، پاریس کرده محمد حسین ساکت، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم، تهران، صص ۴۰-۵۳؛

منیرالدین احمد، نهاد آموزش اسلامی، پاریس کرده محمد حسین ساکت، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول مشهد ۱۳۶۸، صص ۵۷-۶۲.

۳- ابن حجر هیثمی، تحریرالمقال فی آداب و احکام و فوائد من یحتاج الیه مؤدبوالاطفال، تحقیق سلیمان اسحاق عطیه، مکتبه النجلوالمصریه، قاهره ۱۹۷۸، صص ۶۰-۷۰.

برای فرزندان خویش آموزگار خصوصی (مُؤَدِّب) بگیرند و یا هزینه تحصیل آنها را در مکتب خانه‌های شخصی بپردازند.

سه دسته از کودکان در مکتب خانه‌های وقتی راه می‌یافتند: ۱- یتیمان و پدرمردگانی که آمادگی و شایستگی درس خواندن داشتند؛ ۲- کودکان افراد تهیدست و، در واقع، توده مردم که نمی‌توانستند هزینه درس خواندن بچه‌هایشان را بپردازند و ۳- فرزندان ارتشیان بازنشسته.^(۱)

اگرچه مکتب خانه‌ها را در بازارها یا خیابانها و گذرها می‌ساختند و بودن آنها در جاهایی دور از دسترس و دیدار مردم ناخوشایند می‌نمود ولی، در آن روزها مکتبها چسبیده به مساجد یا در کنار خانقاهها بود.

۱۰-۱. در چند سالگی کودکان به مکتب می‌رفتند و تا چه هنگام در آنجا به درس می‌نشستند؟

از بررسی منابع در روزگار مملوکان دانسته می‌شود که کودکان بین پنج و هفت سالگی به مکتب می‌رفتند. از زبان ابن حاج عبّدری، که در سده‌های هفتم و هشتم هجری (سیزدهم و چهاردهم میلادی) می‌زیست^(۲) می‌شنویم که آموزگار باید: به سال خواندن توجه نشان دهد که گذشتگان - خداوند از همگی آنان خوشنود باد! - فرزندان خود را در هفت سالگی خواندن یاد می‌دادند زیرا، زمانی است که به پدر دستور داده‌اند تا فرزندانش را به نماز و آداب دینی وادارد. پس، کودک در چنین سن و سالی به کسی نیاز ندارد که او را تا مکتب همراهی کند.^(۳) آنچه عبّدری گفته است با آنچه پژوهشهای نوین تأکید دارد یکی است. با این

۱- عبدالعال، فنّ التعليم عندبدرالدین بن جماعة، صص ۶۹-۷۲.

۲- برای آگاهی از اندیشه آموزشی ابن حاج عبّدری بنگرید به دکتر عبدالغنی عبود، «العبّدری»، در کتاب من اعلام التربية الاسلامية، مکتب التربية العربی لدول الخلیج، ریاض ۱۴۰۹ هـ /

۱۹۸۸، ج ۳، صص ۳۲۲-۳۴۸.

۳- عبدالعال، همان، ص ۷۲.

همه، همیشه هفت سالگی سن رفتن کودکان به مکتب نبود. گاهی کودک در پنج سالگی پا به مکتب می گذاشت. برای نمونه، ابن حجر عسقلانی - استاد سخاوی - همین که پنج سال از سن او گذشت به مکتب رفت. (۱) عبدری می گوید، آموزگار نباید به کودک پنج ساله درس بدهد زیرا، کودک در چنین سن و سالی چیزی در نمی یابد و آموزگار بیهوده خود را خسته می کند. (۲)

Schul) چنین پیدا است که سن رفتن به مکتب قطعی و معین نبود ولی، کودک تا رسیدن به سن بلوغ در مکتب می ماند و همین که به ۱۵ سالگی یا ۱۶ سالگی می رسید می بایست آن جا را ترک کند تا جای دیگر کودکان را نگیرد. هر ماه پزشک از مکتب و فرزندان پدر مرده دیدن می کرد و درباره هر کدام از شاگردان که به گمانش بالغ شده بودند، به سرپرست مکتب خانه یاد آور می شد تا کودک دیگری جایگزین وی سازد. بدین گونه، کودک بین هفت تا هشت سال در مکتب خانه می ماند و درس می خواند. (۳)

۱۰-۲. شمار شاگردان در مکتب خانه

این بستگی به نام آوری و آبروی مکتب و آموزگاران آن داشت تا شاگردان بیشتری برای آموزش روانه آن جا شوند. گاهی نیز وقفنامه شمار شاگردان مکتب وقف را محدود می کرد. برخی بر آنند که میانگین شمار شاگردان در مکتب بین ۳۰ تا ۴۰ کودک بود. در مکتب خانه های وقفی دست کم پنج و دست بالا ۱۰۰ کودک درس می خواندند. در پاره ای از مکتب های وقفی - مکتب های ویژه یتیمان و تهیدستان - بیست تا چهل کودک سرگرم آموزش بودند. (۴)

۱- علی سالم النباهین، نظام التربیه الاسلامیه فی عصر دولة الممالیک فی مصر، ص ۲۵۰.

۲- عبدری، مدخل الشرع الشریف، ج ۲، صص ۳۱۵ و ۳۱۶.

۳- عبدالعال، فنّ التعليم، ص ۷۳.

۴- عبدالعال، همان جا، ص ۷۴.

۱۰-۳. مراقبتهای بهداشتی از شاگردان در مکتب‌خانه

آموزگاران مسلمان در بهداشتِ کودکان در مکتب‌خانه‌ها می‌کوشیدند. اگر کودکی بیمار می‌شد او را از همشاگردانش جدا نگاه می‌داشتند تا بیماری منتشر نشود. عبدری در این زمینه می‌گوید: «و باید هرگاه یکی از کودکان در مکتب‌خانه از درد چشم یا درد عضو دیگری از بدنش، ناله و گلابه کرد و دانسته شد که راست می‌گوید: آموزگار او را به خانه‌اش ببرد و نگذارد تا آن کودک بیمار در مکتب‌خانه بنشیند.»^(۱) این، برای آن است که پدر و مادر کودک بتوانند وی را پیش از وخیم شدن بیماری‌اش درمان کنند و جلو انتشار آن را بگیرند.

این‌گونه مراقبت‌ها تا آن جا ادامه داشت که اگر گونه‌ای بیماری از راه خرید خوراکیها و شیرینی روباز از فروشندگان دوره‌گرد انتقال می‌یافت، آموزگاران می‌بایست نگذارند کسی از این فروشندگان برآستانه مکتب بایستد و خوردنی و شیرینی به کودکان بفروشد زیرا، با این کار به بیمار شدن آنان یاری می‌رساند. اگر کودکی بیمار می‌شد، مکتب‌خانه‌های آن روز به او اجازه می‌دادند تا پیش از بهبود کامل بر سر درس حاضر نشود و غیبت کند. در برخی از وقفنامه‌ها آمده است که اگر کودکی به خاطر بیماری یا ناتوانی به مکتب نیاید به او اجازه غیبت می‌دهند و جیره یا هزینه کمک تحصیلی او را به هنگام آمدن خواهند پرداخت. از این گذشته، در پاکیزگی و نظافت مکتب‌خانه و شاگردان سفارشهای بسیاری شده است. همگی این کوششها و سفارشها دست به دست هم می‌داد و در نگاهداشتِ بهداشتِ مکتب‌خانه‌ها و شاگردان سهم سترگی بازی می‌کرد.

روش آموزش در مکتب

از دیدگاه مربیان آموزشی آن روز، روش و شیوه آموزشی ابزار رشد و تکامل کودکان است. این ابزار باید شایسته کودکان باشد و آنان را در راه شکوفایی

استعدادها و آماده‌سازی برای انجام حقوق و تکالیفشان یاری رساند. این روش، شامل آگاهیهای بنیادین است که باید کودک آنها را فراگیرد. ابن اُخُوَه (م: ۷۲۹ ق. ۱۳۲۸ م.) در کتاب *معالم القربة خویش پیرامون موضوعها و مایه‌هایی که باید یک آموزگار به شاگرد خود بیاموزد سخن می‌گوید: «معلم باید سوره‌های کوچک قرآن را پس از آشنایی کامل او به حروف و یادگیری شکل آنها به کودک بیاموزد و، کم‌کم، آنها را یاد بدهد تا در نهاد و سرشت او بنشینند. سپس، عقاید دینی و آن‌گاه اصول دانش حساب و آنچه برای نامه‌نگاری و نگارش نیکوست به وی یاد دهد. به هنگام بیکاری باید دانش آموزان را برابر نمونه به خوشنویسی و ارائه از برخوانی آنچه نویسانده است - و نه از روخوانی - وادارد.»^(۱)*

تأکید بر آموزشهای دینی در برنامه‌های مکتب‌خانه برای سالم‌سازی روح و روان کودک و استواری ریشه‌های خلاق و منش انسانی و اسلامی در او بوده است. مربیان و کارشناسان آموزش و پرورش اسلامی آن روز برای آسایش کودک هفته‌ای دو روز تعطیلی پیشنهاد می‌کردند. عبدری در این باره می‌نویسد: «بد نیست که کودکان در هفته دو روز به خانه‌های خود بروند و آزاد باشند... چه بسا مستحب است که برابر فرموده / پیامبر / - بر او درویش باد! - ادلها را یک ساعت استراحت دهید». پس، اگر کودکان با جمعه دو روز استراحت کنند، درمانده روزهای هفته سرزنده و شاداب خواهند ماند». از این گذشته، «آموزگار باید شاگردان را برای بردن خوراک و آرمیدن در خانه‌هایشان آزاد و رها بگذارد».^(۲) برای نگاهداری نظم مکتب‌خانه، کارشناسان آموزشی آن روز بر آن بودند که «آموزگار نباید تا دانش آموزان در مکتب هستند، آن‌جا را ترک کند زیرا، کودکان آن اندازه دوران‌دیش نیستند تا از خطر کاری که ممکن است انجام دهند آگاهی یابند. پس، ناچار باید کسی آنان را پیاید و با خرد و دوران‌دیشی و سخنان خویش اداره و

۱- ابن الاخوة، معالم القربة فی احکام الحسبة، تحقیق محمد محمود شعبان - صدیق احمد

عیسی المطیعی، الهيئة العامة للكتاب، قاهره ۱۹۷۶، ص ۱۳۰.

۲- عبدری، مدخل الشرع الشریف، ج ۲، ص ۳۱۶.

راهنمایی شان کند» (۱).

۱۰-۴. آموزگاران مکتب خانه‌ها

آموزگاران مکتب خانه‌ها در روزگار مملوکان برای انجام کارهای آموزشی، مهارت و کارشناسی نداشتند. آنان دانستیهای لازم برای کار مکتب خانه‌ها را از رهگذر پیوند خصوصی شان با استادان به دست می‌آوردند. مهمترین چیزی که آموزش کودکان بدان نیاز داشت این بود که آموزگار، قرآن را از برداشته باشد و تا اندازه‌ای دستور زبان تازی، حساب، خط و «گوشه‌ای از ادبیات عربی» بداند.

۱۰-۵. آموزشیار مکتب خانه (عریف)

در آموزش کودکان مکتبی، یک تن آموزگار را یاری می‌داد که به او «آموزشیار» (عریف) می‌گفتند. دوگونه آموزشیار یا عریف وجود داشت. یکی در مکتب خانه‌های خصوصی، که آموزگاران بنیاد می‌کردند، معمولاً، عریف یا آموزشیار یکی از کودکانی بود که در سهایش را به پایان رسانده بود یا نزدیک به پایان رساندن بود و برای کار آموزشی به آموزگاران خویش دستمزد می‌پرداخت. ابوالحسن قابسی (م: ۴۰۳ هـ) می‌گوید: «عریف کسی است که قرآن را ختم کرده است و با آن آشناست و از فراگیری بی‌نیاز است». آموزگار مکتب می‌توانست بیش از یک کودک برای آموزش‌یاری برگزیند. کارشناسان آن روز بر آن بودند که بهتر است برای جلوگیری از تباهیهای برخاسته از بیم دوستی میان کودک و آموزشیارش، کودکان را جایگزین آموزشیار کنند. چون گاهی آموزشیار در کار آموزش کودک سستی از خود نشان می‌دهد و این سستی و تنبلی خویش را از آموزش‌گارش پنهان می‌دارد به گفته ابن حاج عبدری، آموزگار باید همیشه کودکان را جایگزین آموزشیاران کند تا چنین کاری رخ ندهد. این بود آموزشیار در مکتب خانه شخصی.

آموزش‌سپار در مکتبهای وقفی مردی بود که واقف یا بازرس و ناظر وقف او را برای یاری رساندن به آموزگار در آموزش کودکان تعیین می‌کرد و او برای این کار دستمزد می‌گرفت. وقفنامه‌های مهم، شرایط لازم برای آموزش‌سپار را با دستمزد دریافتی او تعیین کرده‌اند. در یکی از آنها می‌خوانیم: «... و از آن، دویست درهم برای مردی هزینه شود که ویژگیهای مؤدب (آموزگار) را دارد. ناظر / وقف /، این مرد را به عنوان آموزش‌سپار (عرفی) مکتب خانه می‌گمارد».

۱۰-۶. آموزگار خوشنویسی (مکتب)

در کنار آموزگار و آموزش‌سپار، مکتب خانه‌های آن روز یک آموزگار خوشنویسی و خط داشت که به او خوشنویس (مکتب) می‌گفتند. در یکی از وقفنامه‌ها درباره کار و وظیفه خط‌نویس آمده است: «... و از آن، سیصد درهم برای مردی هزینه شود که نوشتگری دیندار، نیکوکار، امین، دانا به هنر نوشتن و کارشناس در قلمهای هفتگانه است و ناظر / وقف / او را در این جا برای کار خط‌نویسی و خوشنویسی می‌گمارد. این کس به مکتب‌خانه یاد شده یا جایی که ناظر تعیین می‌کند هفته‌ای دو روز خواهد آمد و به مردم شیوه‌های خوشنویسی خواهد آموخت تا مردم به آموختن از او گرایش نشان دهند و پیوسته کسانی مانند او در خوشنویسی بمانند».^(۱)

۱۱- مدرسه‌ها

مملوکان مصر برای جاودانگی نام و یاد خویش، به ساختن مدرسه‌ها و وقف کردن داراییها و موقوفه‌هایی ویژه آنها دست یازیدند. آنان در کنار این مدرسه‌ها و پیوسته به آنها، کتابخانه‌هایی نیز برپا ساختند تا کار آموزش و پژوهش را آسان کند. کتابهایی که در کتابخانه مدرسه جا می‌گرفت، تخصصی و آموزشی بود. کتابخانه در

ایوان و شبستان قبله قرار داشت تا همگان بتوانند از آن بهره گیرند.^(۱) از دیدگاه معماری، میان مدرسه‌ها و مسجدها همانندی فراوانی به چشم می‌خورد، تنها تالارهای درسی، خوابگاه‌های دانشجویان و آرامگاه پایه‌گذار مدرسه، آن را از مسجد جدا می‌ساخت.^(۲) افزون بر این، هر کس به مدرسه در می‌آمد، می‌توانست به گزاردن نماز و نیایش پردازد. در وقف‌نامه‌های برخی از مدرسه‌ها این اجازه گنجانده شده بود. برای همین است که ابن‌ظهیره، مدرسه‌های آن روز قاهره را آبادان، پراز نمازگزار، سرشار از دانشجو و پررفت و آمد شرح می‌دهد.^(۳)

۱-۱۱. چه کسانی مدرسه می‌ساختند؟

در روزگار مملوکان گروه‌های گوناگونی به ساخت مدرسه دست می‌یازیدند. تنها فرمانروایان و شاهزادگان نبودند که به مدرسه‌سازی رو آوردند. توانگران و نیکوکاران و دینداران دسته‌دسته به ساخت و بازسازی مدرسه‌ها پرداختند. برخی از زنان شاهزادگان و امیران گرایش فراوانی به پایه‌گذاری مدرسه نشان دادند. برای نمونه، آیدکین، همسر امیر سیف‌الدین بکجا ناصری «المدرسة الصغیرة» را به سال ۷۵۱ ق. / ۱۳۵۰ م. بنیاد نهاد.^(۴) خوند برکه، مادر سلطان اشرف، مدرسه ام‌السلطان را در ۷۷۱ ق. / ۱۳۶۹ م. پایه‌گذاری کرد.^(۵) و خوند تتر حجازی مدرسه بلندآوازه حجازیه را ساخت.^(۶)

۱- عبداللطیف ابراهیم علی، المكتبة المملوکیة، مطابع الشعب، قاهره ۱۹۶۲، صص ۴۰-۴۲.

۲- علی سالم النباهین، نظام التربية الاسلامیة، ص ۲۵۳.

۳- ابن‌ظهیره، الفضائل الباهرة فی محاسن مصر والقاهرة، تحقیق مصطفی اسقا وکامل

المهندس، مطبعة دارالکتب قاهره ۱۹۶۹، ص ۱۹۰.

۴- مقریزی، الخطط، ج ۳، ص ۳۶۷.

۵- همان‌جا، ج ۳، ص ۳۷۶.

۶- همان‌جا، ج ۳، ص ۳۴۷.

بازرگانان، دانشمندان، قاضیان، سرداران، کارگزاران و دیگر گروههای مردم به مدرسه‌سازی گرایش نشان دادند. برهان‌الدین محلی در آغاز سده نهم هجری (۱۴ میلادی) «مدرسه محلی» را برکرانه نیل ساخت که کتابخانه‌ای برای پدرمردگان در کنار آن قرار داشت.^(۱) قاضی شمس‌الدین قیسرانی پیش از مرگ به سال ۷۵۱ ق. / ۱۳۵۰ م. خانه‌اش را وقف مدرسه کرد.^(۲) مدرسه غرابیه به دست قاضی سعدالدین بن عبدالرزاق بن غراب اسکندری به سال ۸۰۸ ق. / ۱۴۰۵ م. ساخته شد.^(۳)

قلقشندی از ساخت چند مدرسه به دست تنی چند از فرمانروایان مملوک سخن می‌گوید. ظاهر بیبرس (برقوق) «مدرسه ظاهریه» را پایه گذاشت.^(۴) این مدرسه را که برقوق در ۷۸۶ ق. / ۱۳۸۴ م. ساخت، نباید با مدرسه ظاهریه قدیم که به دست ملک ظاهر بیبرس بُنه‌قداری در ۶۶۲ ق. / ۱۲۶۳ م. به بهره‌برداری رسید، یکی دانست.^(۵)

منصور قلاوون «مدرسه منصوریه» را ساخت و ناصر محمد «مدرسه ناصریه» را پایه گذاشت.^(۶) ناصر حسن، پسر ناصر محمد، مدرسه بزرگ خویش را بنیاد نهاد؛ همان‌گونه که برادرش اشرف شعبان بن حسین به ساخت «مدرسه اشرفیه» دست یازید. اگر ساخت مدرسه‌ها در روزگار فاطمیان و ایوبین را با پایه‌گذاری

۱- همان‌جا، ج ۳، ص ۳۲۴.

۲- همان‌جا، ج ۳، ص ۳۷۸.

۳- محمد بن عبدالرحمن سخاوی، الذیل علی رفع الاصر او بغیة العلماء والرواة، تحقیق جوده هلال و محمد محمود صبیح، مراجعة علی البجاوی، الدارالمصریه للتألیف والترجمة والنشر، بی‌تا، قاهره، ص ۴۹۳.

۴- قلقشندی، صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، ج ۳، ص ۳۶۳-۳۶۴.

۵- محمود رزق سلیم، عصر سلاطین الممالیک و نتاجه العلمی والأدبی، مکتبة الآداب بالجما میز، قاهره ۱۳۶۶ هـ / ۱۹۴۷ م، ج ۳، القسم الاول من الجزء الثاني، ص ۴۰.

۶- مقریزی، کتاب السلوک، ج ۱، صص ۹۵۱-۹۵۲.

مدرسه‌ها در روزگار مملوکان بسنجیم، به این دستاورد می‌رسیم که برآستی روزگار مملوکان مصر در پراکندن دانش و آموزش و روآوری به مدرسه‌سازی روزگاری درخشان و زرین به شمار است و دیدگان تاریخ‌نگاران عصر مملوکی را خیره ساخته است و سخن از آنها در این کوتاه گفتار نمی‌گنجد.

در میان مدرسه‌های بزرگ، نام مدرسه‌های جمالیّه (۸۱۱ ق. / ۱۴۰۸ م.) و صالحیّه شایان یادآوری است.

گفتنی است که ۷۵ مدرسه‌ای که در مصر برپا بود، توانست کارهای آموزشی خود را به خوبی انجام دهد. استادان این مدرسه‌ها را با توجه و دقت فراوانی بر می‌گزیدند و پادشاه مملوک این گزینش را به انجام می‌رساند. از آن جا که این مدرسه‌ها به دست پادشاهان، شاهزادگان، توانگران و دانشمندان توانا ساخته و پرداخته می‌شد، داراییها، املاک، گرمابه‌ها، مهمانسراها، دکانها و زمینهایی برای آنها وقف می‌کردند تا همگی هزینه‌های آنها آماده و پرداخت شود.^(۱)

۱۱-۲. کار مدرسه‌ها چه بود؟

پیشتر گفتیم که در روزگار مملوکان، چه از دیدگاه ساختمان و چه کارکرد و هدفی که دنبال می‌کردند، مدرسه از مسجد چندان جدا نمی‌نمود. با این همه، برای آموزش و پژوهش پیوسته و منظم و سکوئت دانشجویان، مدرسه آمادگی بیشتری داشت. در مدرسه و مسجد نماز جماعت برگزار می‌شد. درست مانند مسجد، از مدرسه برای دادرسی و رسیدگی به مظالم (شکایت از کارمندان دیوانی و دولتی) بهره می‌گرفتند. کار اصلی مدرسه، با این همه، همان تدریس حقوق اسلام برابر یک یا چند مذهب از مذاهب اسلامی و یا دیگر دانشهای اسلامی بود.

در بیشتر مدرسه‌ها، برای بهره‌گیری استادان و دانشجویان، کتابخانه‌ای بنیاد

۱- الدكتورّة حياة ناصرالحجی، «التعلیم فی مصر زمن الممالیک»، در التریبة العربیة الاسلامیة، المؤسسات و الممارسات، المجمع الملکی لبحوث الحضارة الاسلامیة، عمان ۱۹۹۰، ج ۳، صص ۷۲۱-۷۲۳.

می یافت. جوی آب روان و در فراز آن مکتب خانه‌ای برای آموزش پدر مردگان قرار داشت. بیشتر مدارس ساختمان جداگانه‌ای نداشت بلکه، چسبیده و پیوسته به بارگاهی بود که سلطان یا امیر، به عنوان آرامگاه پس از مرگش، ساخته بود. از این رهگذر، آموزش خواهی برای پایه گذار مدرسه‌ها فرادست می داد. در هر مدرسه استخر آبی بود با فواره‌ای در میان آن و وضوخانه‌ای در کناره. از چاه آب می کشیدند و به استخر روانه می ساختند. پاره‌ای از مدارس، که خود بدرالدین جماعه هم در آن تدریس می کرد، جنبه تخصصی داشت و دانشهای معینی در آنها تدریس می شد. برخی از مدارس، فقه چهار مذهب تسنن را درس می دادند. مدرسه صالحیه از این دست بود. گروهی دیگر از مدرسه‌ها تنها ویژه تدریس فقه یکی از مذاهب بود. برای نمونه، در مدرسه شرفیه تنها فقه شافعی آموخته می شد. مدرسه صاحبیه وقف تدریس فقه مالکی بود. برخی از مدرسه‌ها را تنها برای آموزش حدیث وقف کرده بودند. در مدرسه کاملیه تنها حدیث می آموختند.

اگرچه مدرسه‌های بزرگ گذشته به دانشگاههای امروزی می مانست و دانشهای گوناگون در آن جا تدریس می شد، ولی اگر مدرسه‌ای برای آموزش فقه وقف شده بود، دیگر کسی نمی توانست در آن جا موضوعی جز فقه تدریس کند. رعایت نکردن این شرط وقف کننده مدرسه، کاری ناروا و حرام می نمود.^(۱)

۱-۳. سرپرستان، استادان و دستیاران مدرسه‌ها (صُدْر، مُدَرِّس، مُعید)

برای آموختن هر دانشی از دانشها استادی تعیین می کردند. یک یا چند دستیار (معید)^(۲) استاد را در کار آموزشی یاری می داد. هزینه‌های مدرسه از

۱- عبدالعال، فنّ التعليم عند بدرالدین بن جماعه، صص ۵۱-۵۳.

۲- برای آگاهی از پایگاه استادان و کار دستیاران بنگرید به احمد شلبي، تاريخ آموزش در اسلام، چاپ سوم، ۱۳۷۵ و منیرالدین احمد، نهاد آموزش اسلامی، پارسی کرده محمد حسین ساکت، چاپ اول، ۱۳۶۸.

رهگذر درآمد موقوفه‌ها پرداخت می‌شد. استادان، کارمندان، خدمتگزاران و دانشجویان مدرسه حقوق و هزینه تحصیلی دریافت می‌داشتند. هر استاد شاگردان محدودی می‌پذیرفت. با این همه، برابر آنچه از نگاشته‌های روزگار مملوکان بر می‌آید، شمار دانشجویان بستگی داشت به نام‌آوری و بلندآوازی استاد.

کار آموزشی در مدرسه‌ها بر دوش سه دسته از استادان قرار داشت: کسی که ریاست مطلق داشت و در آن روزگار به او صدر می‌گفتند. صدر، پیشوای زمان در فقه یا حدیث یا تفسیر و یا از بزرگترین پیشوایان روزگار خود بود. صدر کسی بود که بسیاری از استادان برجسته شاگرد او بودند و پادشاهان، شاهزادگان، امیران، وزیران و دانشمندان برای بهره‌وری و شنیدن حدیث یا درس پیش او می‌آمدند.

لازم نبود که هر مدرسه‌ای یک صدر داشته باشد. کسانی که عنوان صدر داشتند کم بودند. بدین گونه، اگر مدرسه‌ای صدر می‌داشت نشانی می‌بود از بخت و شگون و شهرت آن مدرسه که برای سرپرستی کار قرائت تدریس خود، از وجود صدر برخوردار می‌شد.

پس از مقام صدر، مقام «مدرّس» قرار داشت که کار تدریس دانشهای دینی مانند تفسیر، حدیث، فقه، نحو، صرف و... را برعهده می‌گرفت. (۱) واژه «مدرّس» از «درّس» گرفته شده است؛ یعنی بازخوانی و دوباره خوانی برای از بر کردن. (۲)

پس از مقام مدرّس یا استاد، دستیار یا مُعبد قرار داشت. کار دستیار آن بود که هرگاه استاد به دانشجویان درس می‌داد، پس از پایان سخن، آنچه را استاد گفته بود دستیار دوباره به دانشجویان باز می‌گفت تا به خوبی درک کنند. (۳) از دیدگاه بدرالدین جماعه، مُعبد یا دستیار کسی بود که از دانشجویان می‌خواست آنچه را از بر می‌کرده‌اند ارائه دهند. هر جا دانشجو از درک و دانستن درسهای استاد در

۱- عبدالعال، همان جا، ص ۵۴.
 ۲- قلقشندی، صبح الاعشی، ج ۵، ص ۴۶۴.
 ۳- همان جا.

می ماند، دستیار به او باز می گفت. برای همین بود که به دستیار مُعید می گفتند یعنی تکرارکننده و بازگوینده.^(۱)

از سخن سخاوی (م: ۹۰۲ ق: ۱۴۹۳ م). پیدا است که استاد در مدرسه اهمیت فراوانی داشت و گذشته از تدریس، بازرسی و سرپرستی اوقاف مدارس هم بر عهده او بود.^(۲) بدین گونه، استاد در هر مدرسه ای می بایست چنین ویژگیهایی می داشت: «ریاست، دانشوری، دینداری، شکوهمندی، عدالت، مهرورزی به دانشوران، مهربانی به ناتوانان، نزدیک شدن با نابان و پاکان، تشویق کننده کوشایان، دورکننده بیکاران، میانه روی با پژوهشگران، آزمند به سودوری و بهره گیری / علمی / و پیوسته بهره رسانی».^(۳)

دستیار نیز می باید «از شایستگان دانشور، بردبار بر خوی و منشی دانشجویان، آزمند به بهره رسانی به آنان و بهره گیری از آنان باشد و پیوسته ایشان را به کار گیرد».^(۴)

برای همین است که می بینیم در روزگار بدرالدین جماعه کسانی برای تدریس در مدارس بزرگ و مشهور برگزیده می شدند که از قاضیان و قاضی القضاات بودند. بدرالدین جماعه، در حالی که قاضی القضاات بود در مدرسه صالحیه تدریس می کرد و هنگامی که به کار دادرسی سرگرم بود به تدریس در مدرسه کاملیه می پرداخت. شمس الدین ابوبکر محمد بن عماد، قاضی القضاات آن روز، در مدرسه صالحیه تدریس می کرد.^(۵)

۱- بدرالدین جماعه، تذکرة السامع، ص ۲۰۴.

۲- عبدالعال، فنّ التعليم عند بدرالدین جماعه، ص ۵۵.

۳- بدرالدین جماعه، تذکرة السامع، ص ۵۵.

۴- همان جا.

۵- عبدالعال، همان جا، ص ۵۵.

۱۱-۴. نظام آموزشی در مدرسه‌ها

آیین‌نامه یا شرایط ویژه‌ای برای پذیرش دانشجو وجود نداشت. هر دانشجویی دلخواهانه می‌توانست به هر مدرسه‌ای وارد شود و پای درس هر استادی بنشیند. این بستگی داشت به آمادگی دانشجو و موضوعی که می‌خواست بیاموزد. شرط سنی در میان نبود. با این همه، برخی از واقفان مدارس به روشنی شرایطی چند می‌نهادند. برای نمونه، سلطان مؤید شیخ شرط کرده بود که «دانشجو باید از شاگردانی باشد دانش‌پژوه و شایسته درک». جمال‌الدین استادار^(۱) برای پذیرش دانشجو در مدرسه‌ای که وقف کرده بود چنین شرطی گذاشته بود: «از دانشجویان ماهر، هوشمند، زیرک و شایسته کسی که آنچه را استادشان از بهره‌های سترگ به آنان می‌گوید برگیرد و دریابد و مسائل و ریزه‌کاریهای نهان و درک دشواریها را بتواند از استاد بیاموزد». با این همه، برخی از واقفان مدارس شرط می‌کردند که دانشجویان بیگانه و نابومی می‌توانند به مدرسه بیایند و درس بخوانند.

تا آن جا که از بررسی منابع بر می‌آید، شمار دانشجویان هر کدام از مذاهب چهارگانه در یک مدرسه بین سه تا صد دانشجو بود.^(۲)

درباره شیوه تدریس به گستردگی سخن خواهیم گفت. در این جا، یادآوری می‌کنیم که به نگاشته بدرالدین جماعه، هرگاه استاد آهنگ جلسه تدریس می‌کرد، پاک و پاکیزه با پوشاکی از بهترین جامه‌ها که شایسته مردم زمانه‌اش بود به سردرس حاضر می‌شد تا، با این کار، به دانش و دین احترام نهد. او همین که به جلسه تدریس می‌رسید به حاضران درود می‌فرستاد و اگر هنگام بدشگونی نبود دو رکعت نماز

۱- استادار یا استادار، لقب کسی بود که سرپرست گرفتن اموال پادشاه یا امیر و هزینه کردن آن بود. این واژه پارسی است و از دو بخش «استد» به معنای ستاندن و گرفتن و «دار» یعنی دارنده یافته شده است (قلقشندی، صبح الاعشی، ج ۵، ص ۴۵۷).

۲- عبدالعال، همان‌جا، صص ۵۶-۵۷.

می‌گزارد و با فروتنی و آرامش و سنگینی رو به قبله می‌نشست»^(۱).

۱۱-۵. آیین زندگی در خوابگاه مدرسه‌ها

در بسیاری از مدرسه‌ها روزگار مملوکان برای دانشجویانی که در آن‌جا می‌زیستند خوابگاهی وجود داشت با کمک هزینه تحصیلی. البته، همه خوابگاهها مانند هم نبود. برخی بزرگ و زیبا بود و پاره‌ای کوچک و تا اندازه‌ای نامناسب می‌نمود.

برخی از واقفان مدارس برای خوابگاه گرفتن دانشجویان شرایط ویژه‌ای پیشنهاد کرده‌اند. برای نمونه، دانشجو می‌بایست مجرد باشد و جز روزهایی محدود در بیرون خوابگاه نخواست. سلطان برقوق شرط کرده بود که در مدرسه‌اش «دانشجویان صوفی و کارمندان مدرسه و دانشجویان مجرد زندگی کنند و دانشجویان هر ماه پنج شب می‌توانند در بیرون از مدرسه بخوابند»^(۲).

بدرالدین جماعه درباره آیین زندگی در خوابگاههای مدارس سخن گفته است که خواننده به هنگام خواندن کتاب او با آن آشنایی خواهد یافت.^(۳) در این جا، اشاره می‌کنیم که درسها به شیوه «املاء» یا سخنرانی انجام می‌گرفت؛ یعنی استاد درس می‌داد و شاگرد یادداشت می‌کرد.^(۴)

۱۱-۶. چه چیزهایی در مدرسه‌ها می‌آموختند؟

از بررسی منابع روزگار مملوکان چنین بر می‌آید که بیشتر در مدرسه‌ها موضوعهای دین مانند فقه، حدیث، تفسیر، دانش تقسیم سهم الارث (فرائض)، قرائت، اصول، نحو و صرف آموخته می‌شد. بدرالدین جماعه می‌گوید: «هرگاه

۱- تذکرة السامع، صص ۳۰-۳۱.

۲- عبدالعال، فن التعليم عند بدرالدین بن جماعه، صص ۵۸-۵۹.

۳- بدرالدین جماعه، تذکرة السامع، صص ۳۵-۳۶.

۴- محمود رزق سلیم، عصر سلاطین الممالیک، ج ۳، ص ۳۰.

درس آموخته شود، نخست، شریفترین و مهمترین آنها را می آموزیم. بدین گونه، تفسیر قرآن، حدیث، اصول دین، اصول فقه، دانش خلاف / حقوق تطبیقی / یا جدل، به ترتیب تقدّم دارند. در کنار این دانشها، در برخی از مدرسه‌ها علوم عقلی، پزشکی، حساب، جبر و مقابله، هندسه، ستاره‌شناسی، دانش زمان‌شناسی (علم المیقات) و دانشهای طبیعی هم تدریس می شد.

دانشهای دیگری نیز در آن روزگار آموخته می شد که کاربرد و خواهان کمی داشت. دانش موسیقی، فلسفه، منطق، مناظره و تاریخ از این دسته بود. دانشمندان - بویژه فقیهان - در روزگار مملوکان با آموزش علوم عقلی و فلسفی روی خوشی نشان نمی دادند. در پاسخ به پرسش یکی از پرسندگان، ابن صلاح شهرزوری (م: ۶۴۲ ق. / ۱۲۴۴ م.) به حرمت آموزش منطق و فلسفه برای مسلمانان فتوا داد.

با همه این ایستادگیها و ناخوشروییها، علوم عقلی و دانشهای بیگانه، که از آن به «علوم اوائل» تعبیر می شده است، در مدرسه‌ها پنهانی و پوشیده آموخته می شد. برای نمونه، به نوشته صلاح الدین صفّدی (م: ۷۶۴ ق. / ۱۳۶۲ م.) بدرالدین جماعه رساله‌ای در اسطرلاب داشت و به برخی از شاگردانش می آموخت. او به قاضی شمس الدین حافظ می گفت: هرگاه برای خواندن این رساله این جا می آیی آن را پنهان کن. آن روز یک تن مغربی / مراکشی / پیش من آمد و گفت: ای سرور ما قاضی القضاة! امروز کسی را دیدم که در مسجد راه می رود و در آستینش ابزار زندقه و کفر دارد. گفتم چه چیزی؟ گفت: اسطرلاب! (۱)

چنین رسم بود که در روزگار مملوکان برای گشایش مدرسه جشن بزرگی بر پا می کردند و شاعران بدین مناسبت شعرهایی می سرودند و مردم در آن جشنها شرکت می جستند. گوشه‌ای از این جشنها را مقریزی به هنگام گشایش مدرسه ظاهریه ترسیم کرده است. (۲)

در روزگار مملوکان، دانشسراها، مدرسه‌ها، خانقاهها، زاویه‌ها و ریاطهای

۱- عبدالعال، فنّ التعليم عند بدرالدین جماعه، صص ۶۱-۶۲.

۲- مقریزی، کتاب السلوک لمعرفة دول الملوک، الجزء الاول، القسم الثانی، ص ۵۰۴.

فراوانی برای کارهای آموزشی و علمی و تعالیم صوفیان بنیاد یافت. در کنار این آموزشگاهها، مکتب‌خانه‌هایی بود که به کودکان قرآن و آموزشهای ابتدایی یاد می‌داد. به سخن دیگر، دبستانهایی که کودکان در آنجا با خواندن و نوشتن آشنا می‌شدند و قرآن از بر می‌کردند و برای رفتن به آموزشگاهها آمادگی می‌یافتند. دانشجو در آموزشگاهها به اندازه‌ای درس می‌خواند که برای فتوا دادن، تدریس، وعظ و خطابه، نگارش کتاب و مانند آن ورزیده می‌شد. همین که دانشجو چند بخش یا همگی درسهایش را به پایان می‌برد به او گواهینامه می‌دادند. دانشجویی که در ادبیات، فتوا، فقه، حدیث و مانند آن به کارشناسی می‌رسید، از استاد یا استادانش گواهینامه دریافت می‌داشت.^(۱)

۱۲- خانقاه

واژه خانقاه را که در زبان تازی به «خوانق» و «خوانک» و گاهی «خانقاهات» جمع بسته‌اند^(۲)، از خان یا خانه + گاه فارسی گرفته و بافته‌اند. برخی هم برآنند که این واژه از خوان (سفره) + گاه ترکیب یافته است؛ یعنی سفره‌خانه و جایی که به میهمانان و مسافران خوراک می‌داده‌اند.^(۳) این اصطلاح، برای نخستین بار، به دست نویسندگان سده چهارم هجری (دهم میلادی) برای بنیادهایی که در خراسان و ماوراءالنهر ساخته شده بود، به کار رفت. از روزگار سلجوقیان به این سو، اصطلاح رباط و خانقگاه مترادف هم به کار

۱- محمود رزق سلیم، عصر سلاطین الممالیک، ج ۳، صص ۲۸-۲۹.

2. J. Chabbi: "Khankah" in, The Encyclopedia of Islam, New Edition, P. 1025.

۳- احمدعلی رجایی بخارایی، فرهنگ اشعار حافظ، انتشارات علمی، چاپ سوم، تهران، ص ۱۶۱. آنچه بیشتر پذیرفتنی است آن که خانقاه از دو واژه «خانه» + «گاه» بافته شده است؛ یعنی جایی که چندین اتاقها می‌داشت برای اقامت درویشان، گذریان و مسافران که پیداست بدانان خوراک هم می‌داده‌اند. پس، خانقاه به معنای جای ماندن و سکونت گزیدن و خوراک خوردن است؛ دکتر محسن کیانی (میرا)، تاریخ خانقاه در ایران، کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۶۹، ص ۶۳.

می‌رفته است. پس از فروپاشی فاطمیان در مصر، یعنی در پایان سده ششم هجری (دوازدهم میلادی)، ایوبیان به پیروی از سلجوقیان به ساختن نهاد خانقاه دست یازیدند. ابن جبیر، جهانگرد اندلسی، درباره ایوبیان سوریّه می‌نویسد: «رباطها برای صوفیان، که در این جا خانقاه نامیده می‌شود، بسیار فراوان است. / خانقاهها / کاخهایی زیبایی زیبایند، زیرا صوفیان در این کشور پادشاهان واقعی اند.»^(۱)

صلاح الدین ایوبی با ساخت خانقاه «صلاحیه» یا سرای «سعيد السعداء» نخستین کانون دینی - آموزشی را در مصر پایه گذاشت.^(۲) با این همه، خانقاهها از دیدگاه سازماندهی، روش تدریس، گزینش دانشمندان ناظر بر حلقه‌های درس و وعظ و تفسیر در روزگار مملوکان به بالاترین پلکان خود رسید. برای نمونه، خانقاه «سریاقوس» یکی از آنهاست.^(۳)

سرپرستی و استادی خانقاه را کسی برعهده می‌گرفت که در دانش و دینداری و پارسایی سرآمد بود. از سوی دیگر، درس دادن به دانشجویان یکی از خواسته‌های بنیادین برخی از خانقاهها به شمار می‌آمد. برای نمونه در خانقاه شیخو، که امیر سیف الدین شیخو عمری به سال ۷۵۶ ق. / ۱۳۵۵ م. بنیاد نهاد، چندین درس و از آن میان برای فقیهان دبستانهای چهارگانه فقهی (شافعی، حنفی، مالکی و حنبلی)؛ درسی برای حدیث پیامبری و درسی برای قرائت قرآن با روایتهای هفتگانه سامان یافته بود. برای هر درسی یک استاد در نظر گرفته بودند. حضور دانشجو و انجام مراسم تصوّف شرط شده بود. بسیاری از دانشوران از این خانقاه دانش آموخته شدند.^(۴)

در میان خانقاهها، نام خانقاه «ببیرسیه»، که به دست رکن الدین ببیرس

۱- الرّحله ابن جبیر به نقل از J. Chabbi در Ency. of Islam.

۲- قلقشندی، صبح الاعشی، ج ۱۱، صص ۳۷۰-۳۷۲.

۳- ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة، ج ۹، صص ۷۹-۸۴؛ مقریزی، السلوک، ج ۲، صص

۲۶۱-۲۶۳ و ۵۳۹.

۴- مقریزی، الخطط، ج ۲، ص ۴۲۱.

جاشنگر منصوری به سال ۷۰۹ ق. / ۱۳۰۹ م. و پیش از رسیدن او به پادشاهی مصر بنیاد یافت، بلند آوازه است. به سخن مقریزی، این خانقاه بزرگترین خانقاه مصر بود که رباط و بارگاه نیز داشت. در این خانقاه ۴۰۰ صوفی و در رباط آن ۱۰۰ سپاهی و طواشی می زیستند. در بارگاه این خانقاه حدیث تدریس می شد و قاریان شب و روز قرآن می خواندند.^(۱)

پیشتر، از خانقاه سیر یا قوس یاد کردیم. ملک ناصر محمد پسر قلاوون به سال ۷۲۵ ق. / ۱۳۲۴ م.، در حالی که امیران، قاضیان و مشایخ خانقاها همراه او بودند، خود این خانقاه را افتتاح کرد و قاضی القضاات بدرالدین جماعه شافعی را به استادی آن جا گذاشت. ریاست خانقاه سیر یا قوس با شیخ محمدالدین موسی بن احمد بن محمد اقصراوی بود که عنوان «شیخ الشیوخ» یا «پیر پیران» داشت و لقب «شیخ الشیوخ» را این استاد از پادشاه مملوک دریافت کرد.^(۲)

در روزگار مملوکان مصر، خانقاه از یک نهاد به نسبت کوچک یک گروه گزیده از بیگانگان و میهمانان به یک نهاد وابسته به جامعه و با نفوذ برای تکمیل مدرسه تبدیل شد. خانقاه، صوفیان و بویژه آن سنخ از تصوف را که با آموزشهای قرآن و شریعت سازگار بودند، زیر چتر نظارت دولت در آورد.^(۳)

۱۳- رباط

واژه رباط از فعل «رَبَطَ» گرفته شده است که به معنای بستن و استوار ساختن است.

این تعبیر از قرآن گرفته شده است: «رِبَاطِ الْخَيْلِ = اسبانی بسته» (انفال / ۶۲).

1. I. Qubbi, 'Khanqah' in, *The Encyclopedia of Islam, New Edition*, P. 1025.

2. احمد علی حاجی باقری، *تاریخ سلسله سادات اصفهانیان در ایران*، ج ۱، ص ۱۰۰.

۱- محمود رزق سلیم، *عصر سلاطین الممالیک*، ج ۳، ص ۶۱.

۲- مقریزی، *النحط*، ج ۲، ص ۴۲۲.

3. Leonor Fernandes, *The Elevation of a Sufi Institution in Mamluk Egypt: the Khanqah*, (Berlin: Klaus Schwarz verlag, 1988), P.1.

جمع رباط، رباطات و رُبط است^(۱) که در پارسی و تازی به معنای پاسگاه مرزی، کاروانسرا، خانقاه، نوانخانه، مهمانسرا، غریبخانه، دژ، معبد، پرستشگاه و دانشسرا به کار رفته است.^(۲)

نهاد رباط در پیوند با جهاد بود که از آیه ۶۲ سوره انفال گرفته شده است. «مُرَابِطُونَ» کسانی بودند که خود را وقف دفاع از اسلام می کردند. از سده ششم هجری (دوازدهم میلادی) یا شاید جلوتر، گسترش تصوف و فرقه های صوفیان در جامعه های اسلامی به این پادگانهای نظامی (رُبط) مفهوم تازه ای بخشید و آنها را جایگاه عبادت و نیایش پیران و زاهدان ساخت. گسترش و دگرگونی رباطها از ایران آغاز شد و به تندی در جهان اسلام انتشار یافت. در شرق جهان اسلام رباط به خانقاه یا خانگاه ایرانی تبدیل شد. ابن جبیر در رأس العین - در شمال سوریه - از رباطی که برای صوفیان ساخته شده بود و خانقاه نام داشت سخن گفته است.

در شهر حلب میان خانقاه و رباط جدایی می نهادند. خانقاه برای سکونت همیشگی و درازمدت بود و رباط برای ماندن و زندگی کوتاه مدت و پذیرایی از میهمانان و زائران و پذیرایی از گذریان و مسافران.^(۳) در ایران، رباط به معنای کاروانسرای که بر سر راه مسافران می ساختند دانسته و شناخته شده است، که همان مفهوم مهمانسرا و جای پذیرایی از گذریان و مسافران را نگاه داشته است.^(۴)

۱- «واعدوا لهم ما استطعتم من قوّة و رباط الخیل تُرهبون به عدو الله و عدوكم و آخرین من دونهم... و آماده کنید برای ایشان آنچه می توانید از نیرو و اسبان بسته که بترسانید بدان دشمن خدا و دشمن خویش را و دیگران جز ایشان را» (انفال/ ۶۲).

۲- دهخدا، لغت نامه، واژه رباط.

3. George Marcais, "Ribat" in, The Encyclopedia of Islam, Firt Edition, PP. 1150-1152.

۴- برای آگاهی بیشتر از رباط و نام رباطهای مشهور در ایران و دیگر کشورهای اسلامی بنگرید

۱۴- زاویه

زاویه در زبان تازی به معنای گنج، گوشه، بیغوله، خلوت و مانند آن است. دوما (Daumas)، زاویه مغرب را در سال ۱۸۴۷ میلادی این‌گونه تعریف کرده است: خانه‌ای برای نیایش با یک محراب؛ آرامگاه یک مرابط یا شریفان که اطراف آن را بقعه و بارگاه فرا گرفته است؛ اتاقی برای قرائت و خواندن قرآن؛ مکتب‌خانه و، سرانجام، خانه‌هایی برای میهمانان، زائران، گذریان، مسافران و جهانگردان و دانشجویان. زاویه چسبیده به آرامگاه و مزار کسانی است که در زندگی آرزو داشتند در آن جا به خاک سپرده شوند.

زاویه، مترادف اصطلاحات خانقاه، دیر یا تکیه به کار می‌رفته است که برای بنیادهای زهدگرایانه بوده است و در اصل از تصوّف ایران پس از اسلام گرفته شده است. در سده ششم (دوازدهم میلادی)، در مغرب (مراکش)، اصطلاح زاویه مترادف رباط بوده است؛ جایی که یک پیر یا شیخ با شاگردان و مریدانش می‌ماند و زندگی می‌کرد. (۱)

آنچه از بررسی جستارها و پژوهشهایی که دانشمندان درباره سه اصطلاح خانقاه، رباط و زاویه انجام داده‌اند بر می‌آید این سه نهاد یکی نبوده است. با همه اینها، خانگاه یا خانقاه به جاهایی بزرگ که درویشان و صوفیان می‌زیستند و آموزشهای عملی و علمی تصوّف - ولی بیشتر عملی - می‌دیدند می‌گفتند و زاویه بخشی یا قسمت کوچکی از خانقاه بود. با این همه، اربلی در کتاب مدارس دمشق خود، اصطلاح خانقاه را برای نیایشگاه مردان و رباط را برای نیایشگاه زنان به کار می‌برد. برای نمونه، در قاهره، رباط البغدادیه به دست دختر ملک ظاهر بیبرس به نام تذکار بای خاتون، در سال ۶۸۴ هـ / ۱۲۸۵ م. ساخته شد. این رباط برای یک

→ به کیا، تاریخ خانقاه در ایران، ص ۱۶۰ به بعد.

1. H. A. R. Gibb and J. H. Kramers, Shorter Encyclopendia of Islam, (Leiden: E.J.Brill 1953), P. 657.

شیخ و مرشد زن (شیخه) به نام زینب دختر ابوبرکات معروف به بنتُ البغداده و پیروانش بنیاد یافت. ^(۱) زنی مقدّس (شیخه) پیوسته در آنجا برای زنان سخنرانی می‌کرد و به آنان احکام دینی و اخلاقی می‌آموخت. ^(۲)

سُبُکی، به هنگام سنجش میان خانقاه و زاویه، بر آن است که خانقاهها بیشتر در شهرها و آبادیها بر پا بودند، ولی زاویه‌ها بیشتر در بیرون شهرها. ^(۳)

۱۵- تکیه

اصطلاح دیگری نیز به عنوان کانون تصوّف و پارسایی به کار رفته است به نام «تَکّه»، «تَکّی»، «تَکّیه» یا «تَکّیه». تکیه جای خوراک دادن به تهیدستان و بینوایان و پذیرایی از مسافران و گذریان، میهمانان و وارد شوندگان بوده است. چنین پیداست که اصطلاح تکیه در روزگار عثمانی به جای زاویه و یارباط به کار رفته است. با آن که ریشه اصطلاح تکیه از «وِکْأَ» ی تازی به معنای پشت به چیزی گذاشتن و متنگا گرفته شده است، ولی پس از یورش عثمانی به رم شرقی در ۸۵۷ ق. (۱۴۵۳ م.) این واژه در زبان ترکی، پارسی و مردم سوریه و مصر به معنای خانقاه و رباط و منزل درویشان به کار می‌رفته است. تکیه با همین مفهوم از ترکیه به ایران راه یافت. در روزگار صفویان بر بالای گوردانشمندی شیعی و صوفی منش تکیه‌ای می‌ساختند و

1. J. Spencer Trimingham, *The Sufi Order in Islam*, (London, Oxford University Press 1971), P. 18.

۲- واژه زاویه در زبان پارسی و تازی معنایی گوناگون داشته است: چادر شب، اتاقی مستقل و انفرادی - مانند صومعه راهب مسیحی - حجره و اتاق شخصی در یک مدرسه، آرامگاه، مانند زاویه حضرت عبدالعظیم در شهر ری، رباط و خانقاه - در شمال آفریقا، مصر و ایران. بنا این همه در سرزمین شام زاویه به معنای مرکز و جایگاه صوفیان کاربرد داشته است (کیا، تاریخ خانقاه در ایران، صص ۹۶-۱۰۲).

3. George Makdisi, *The Rise of Colleges Institutions of Learning in Islam and the West*, (Edinburgh University Press 1981), P. 216.

یا تکیه‌ای پدید می‌آید که پناهگاهی بود برای بهره‌وری صوفیان. (۱) با رواج نشستهای تعزیه و روضه‌خوانی، کم‌کم، اصطلاح تکیه در ایران از مفهوم آرامگاهی خود بیرون آمد و مرادف با اصطلاح حسینیه جایگاهی شد ویژه تعزیه گردانی و روضه‌خوانی. (۱)

۱۶- نقش آموزشی خانقاه، رباط، زاویه و تکیه

خانقاه، زاویه و رباط در تاریخ آموزش اسلامی نقش سترگی بازی کرده‌اند. اگر چه در آنها آموزش علمی تصوف و عرفان انجام می‌گرفته است و «شیخ الشیوخ» یا «مشیخة الشیوخ» سرپرست آن جا بوده است، (۲) ولی گاهی دوشادوش مسجد و مدرسه در کارهای آموزشی سهم داشته است. در واقع، این سه کانون پارسایی که در آغاز برای انگیزه‌ها و هدفهای ویژه دیگری بنیاد یافته بود، در آموزش و پرورش اسلامی جایگاهی برجسته پیدا کرد؛ «رباط» از جای پیکار با دشمنان خدا به پیکارگاه با نفس؛ «خانقاه» از جای خوراک دادن به تهیدستان و مسافران به مدرسه شور و عشق و سرمستی و تهذیب نفس و «زاویه» از خلوت‌تکده زاهد و شیخ و پیر به کانون آموزش و تدریس تبدیل گردید و «تکیه» در ایران مفهومی دیگر یافت و در یاد و یادآوری حماسه شکوهمند کربلا و حماسه پرداز بزرگ و جاوید آن امام

۱- کیا، همان‌جا، صص ۱۰۶-۱۰۹. به اصطلاح دیگری در ایران به نام «لنگر» بر می‌خوریم که بویژه در روزگار تیموریان رواج داشته است و به معنای خانقاه بوده است. این کاربرد، بیشتر در بخش خاوری ایران و سرزمین هند رایج بوده است و از آن جا به بخش باختری ایران راه یافته است. در اصطلاح صوفیان شبه قاره هند، لنگر یعنی آشپزخانه کنار خانقاه. خانقاههای بزرگ لنگر خانه‌ای بود که از رهگذر موقوفه‌ها و درآمدهای دیگر تأمین می‌شد. (کیا، همان‌جا، صص ۱۱۰-۱۱۳). چنین می‌نماید که اصطلاح «لنگر انداختن» را که با ضرب‌المثل «کنگر خوردن و لنگر انداختن» آمده است از همین جا گرفته‌اند. لنگر انداختن یعنی مهمان شدن و سربار میزبان شدن.

۲- قلقشندی، صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، ج ۴، صص ۱۹۳، ۲۲۱.

حسین (ع)، و در نتیجه، بیداری توده‌های مسلمان و آموزشهای دینی - حماسی نقشی سترگ بازی می‌کرد.

خانقاهها از چنان اهمیتی در آموزش برخوردار بود که گاهی یکی از دانشندان برجسته را به سرپرستی آن بر می‌گماشتند. برای نمونه، سیوطی، که خود از نام‌آورترین استادان و پژوهشگران روزگارش به شمار می‌آمد، به سرپرستی یکی از خانقاههای مصر برگزیده شد. پیداست که در پاره‌ای از خانقاهها، درست مانند مدارس و مساجد، درسهایی در حدیث و مذاهب چهارگانه تدریس می‌شده است. فرمانگزاران و مردم نیکونهاد و نیکوکار، اوقاف موقوفه‌ها و درآمدهای فراوان و سرشاری وقف خانقاهها، رباطها، زاویه‌ها و تکیه‌ها (تکایا) می‌کردند. این موقوفه‌های خاص در راه دیگری مصرف نمی‌شد.

از دیدگاه آموزشی، در روزگار مملوکان، خانقاهها از اهمیت بیشتری برخوردار بود.

۱۷ - خانه‌های دانشمندان

از دیرباز، خانه‌های دانشمندان یکی از کانونهای آموزشی به شمار می‌آمده است.^(۱) در روزگار مملوکان با آن که نهادهای آموزشی فراوانی بر پا بود، بیش از هر روزگاری خانه دانشمندان به‌چهره یکی از کانونهای فرهنگی - آموزشی درآمد. برای نمونه، قاضی برهان‌الدین دیری (م: ۸۷۶ ق. / ۱۴۷۱ م.) پس از برکنار شدن از دادرسی در خانه به تدریس نشست.^(۲) بدرالدین جماعه (م: ۷۳۳ ق. / ۱۳۳۲ م.) در واپسین سالهای زندگی اش به مدت هفت سال در خانه نشست و به تدریس دانشجویان و دل‌بستگان به دانش و آگاهی پرداخت.^(۳)

۱ - برای آگاهی در این زمینه بنگرید به احمد شلبي، تاریخ آموزش در اسلام، صص ۶۲-۶۷؛

منیرالدین احمد، نهاد آموزش اسلامی، صص ۱۳۷-۱۴۲.

۲ - سخاوی، التبر المسبوك فی ذیل السلوك، مكتبة الكليات الازهرية، بی‌تا، قاهره، ص ۱۱.

۳ - ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، المكتب التجاري للطباعة والنشر

چنین پیدا است که بیشتر دانش‌های راکه در برنامه‌های روش‌های مدرسه‌های وقف شده در نمی‌آمد، در خانه‌ها یا درسهای خصوصی یاد می‌گرفتند. برای نمونه، در کمتر مدرسه‌ای، ستاره‌شناسی، هندسه، حساب، جبر و مقابله و فلسفه آموزش می‌دادند. بدین سان، بهترین کسانی که به تدریس این دانش‌ها می‌پرداختند کارشناسان و دانشمندانی بودند که در خانه‌های خود به یاد دادن و فرادهمی می‌نشستند. (۱)

۱۸ - بیمارستانها

بیمارستانها در فرهنگ اسلامی بسان دانشکده‌های پزشکی امروز بود. بیمارستان منصوری (مارستان قلاوون) در روزگار مملوکان، بزرگترین درمانگاه و دانشکده پزشکی در تاریخ مصر اسلامی به شمار می‌آید. ابن نفیس، پزشک بلندآوازه، (م: ۶۸۷ / ۱۲۸۸ م.) در آن جا تدریس می‌کرد. بیمارستان منصوری دارای بخش‌هایی بود برای تباران، چشم‌درد، جراحی، بیماریهای زنان و اسهال. در کنار این بیمارستان، یک داروخانه وجود داشت که گونه‌گون داروها را می‌ساخت. گذشته از یک کتابخانه، تالاری برای آموزش پزشکی در این بیمارستان پیش‌بینی شده بود. (۲)

۱۹ - کتابخانه‌ها

یکی از دستاوردهای تکاپوهای فرهنگی و آموزشی در روزگار مملوکان مصر پدیداری کتابخانه‌ها و گرمی بازار کتابفروشان و رواج صنعت کتاب در قاهره بود. (۳) گذشته از آن که پادشاهان مملوک کتابخانه‌های گرانسنگ و بزرگی در کاخ‌های

والتوزیع، بی‌تا، بیروت، ج ۶، ص ۱۰۶.

۱- سخاوی، الذیل علی رفع الاصر، صص ۱۴۲، ۲۲۰، ۳۲۴ و ۴۲۴.

۲- محمود رزق سلیم، عصر سلاطین الممالیک، ص ۴۰، عبدالعال، فنّ التعليم، ص ۵۱.

۳- مقریزی در النخط، ج ۲، ص ۴۷۳ از بازار کتابفروشان و دگرگونیهای آن سخن می‌گوید.

خود فراهم می‌آوردند، دانشمندان، ادیبان و فقیهان نیز کتابخانه‌های باشکوهی داشتند. برخی از پادشاهان و شاهزادگان مملوک به گردآوری کتاب و کتابدوستی آوازه پیدا کرده بودند.^(۱)

از متون و مدارک کهن بازمانده از روزگار مملوکان چنین برداشت می‌کنیم که دانشمندان و دانشجویان و پژوهشگران تنها می‌توانستند در خود کتابخانه‌ها به خواندن کتابها پردازند. اگر کسی می‌خواست کتابی به امانت بگیرد و با خود ببرد می‌بایست یا پول نقد و یا کتابی از خود گرو بگذارد. در این جا هیچ جدایی میان کتابی که تک نسخه بود یا چند نسخه داشت و نیز قرآن‌ها نبود. در مدرسه اشرفیه و مدرسه ام‌السُّلطان خوند برکه این روش به کار می‌رفت. با این همه، در برخی از کتابخانه‌ها حتی با گرو گذاشتن هم کتاب به امانت نمی‌دادند.^(۲)

۲۰- بارگاهها

رسم پادشاهان بزرگ و امیران سرشناس مملوک بر این بود که در کنار مسجدهایی که می‌ساختند یا مدرسه‌هایی که وقف می‌کردند، بارگاههایی بنیاد می‌نهادند تا پس از مرگ در آن جا به خاک سپرده شوند. این بارگاهها دارای همه گونه ابزار زندگی بود و گنجایش پذیرایی از کارمندان و واردان به آن جا را داشت. بارگاه منصوری روبروی مدرسه منصوری قرار داشت که به گفته مقریزی از بزرگترین و گرانمایه‌ترین ساختمانهای مملوکی به شمار می‌آمد.^(۳) سلطان قلاوون، سازنده این بارگاه بود. پنجاه قاری به ترتیب روز و شب قرآن می‌خواندند. گذشته از یک سرپرست و چند اذان‌گو و پیش‌نماز، استاد به تدریس می‌نشست و به سی دانشجو تفسیر و حدیث درس می‌داد. یک تن حدیث خوان در کنار استاد می‌ایستاد و به

۱- عبداللطیف ابراهیم علی، المكتبة المملوكية، صص ۱۱-۱۲.

۲- همان، ص ۶۲.

۳- مقریزی، الخطط، ج ۳، ص ۳۴۲.

هنگام درس، حدیث پیامبری می خواند. (۱) و این بارگاهها، در کنار دیگر کانونهای آموزشی در راه نشر دانش خدماتهای شایان نگرشی انجام می دادند.

۲۰- آرامگاهها

در بسیاری از آرامگاههایی که پادشاهان و بزرگان مملوک برای خاک سپاری خویش می ساختند، ساختمان، اصطبلها، آشپزخانه، مکتب خانه و آب انبار نیز بنیاد می نهادند. برای نمونه، امیرجانیک، آرامگاه فاضل (تربة الفاضل) (۲) را بازسازی کرد و یک استاد و پنجاه صوفی و تنی چند قاری در آن جاگماشت. او برای پدر مردگانی که به مکتب خانه می آمدند و نیز برای هر کدام از کارکنان آرامگاه یادشده، دستمزدی درخور قرارداد.

چنین پیداست که بودن استاد در یک آرامگاه نشان از تکاپوی علمی دارد. افزون بر این، دانشمندان بزرگ بر آن آرامگاهها نظارت داشتند. قاضی شمس الدین بساطی (م: ۸۴۲ ق. / ۱۴۳۸ م.) سرپرستی آرامگاه ناصریه را در صحرا بر عهده داشت. یکی از ویژگیهای این آرامگاه آن بود که گذشته از آرامگاه بودن، خانقاه صوفیان، مدرسه دبستانهای فقهی و دانشهای دینی، و نمازخانه هم بود. (۳)

۱- مقریزی، السلوک، ج ۱، پیوست شماره ۹، صص ۱۰۰۰-۱۰۰۱.

۲- واژه تربت (جمع آن: تَرَب = خاکستان) به معنای آرامگاه کاربرد داشته است. شاید بتوان گفت که آرامگاه، در برابر بارگاه، جایی بوده است بی سقف و بارگاه دارای سقف و سایبان بوده است.

۳- علی سالم النباهین، نظام التربية الاسلامية، صص ۲۶۹-۲۷۰.